

تبیین رابطه فاعلیت خدا و انسان در قرآن با تأکید بر نظریات فخر رازی

رضا کهساری*

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۵

محمد رضا عامریان**

تاریخ پذیرش: ۹۹/۲/۲

علیرضا صابریان***

چکیده

نقش انسان در افعال خود از مباحث مهم کلامی و تفسیری است، بدین معنا که آیا انسان در افعال خود قدرت انتخاب دارد و یا اینکه مجبور اراده الهی است و اراده او در انجام افعال نقشی ندارد؟ فخر رازی، فیلسوف، متکلم و مفسر بزرگ قرن ششم و هفتم، افعال انسان را مخلوق خدا دانسته و معتقد است که انسان در انجام افعال خود هیچ اختیاری از خود نداشته، و اراده و اختیار انسان را منافی با توحید در خالقیت و ربوبیت می‌داند. وی علم ازلی و گستره الهی را موجب جبری بودن افعال می‌داند و بیان می‌کند همانگونه که خدا، خالق انسان است، آفریدگار افعال او نیز می‌باشد. نگارنده به روش توصیفی تحلیلی، به کنکاش آرای فخر پرداخته و نظریه وی را متعارض با آیات قرآن و اصل علیت می‌داند. از دیگر نتایج این پژوهش، رابطه عرضی خالقیت خدا و انسان و تبیین رابطه ثبت اعمال انسان در ام‌الکتاب با جبری بودن انسان، می‌توان اشاره کرد. **کلیدواژگان:** ام‌الکتاب، اصل علیت، ربوبیت، توحید در خالقیت، تقدیر.

* استادیار، دکتری تخصصی الهیات و فلسفه و کلام سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران.

kohsari888@gmail.com

** دانشجوی دکتری الهیات، علوم قرآن و حدیث، واحد سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران.

M.reza4144@gmail.com

*** استادیار، دکتری تخصصی علوم و قرآن حدیث، سمنان، دانشگاه آزاد اسلامی، سمنان، ایران.

Ali1341ali@gmail.com

مقدمه

از جمله مباحث مهم و مورد مناقشه بین متکلمین و فلاسفه و آحاد مردم، مسأله جبر و اختیار است و سؤالات مختلفی همواره ذهن آن‌ها را درگیر کرده است از جمله اینکه نقش انسان در فاعلیت افعال خود چگونه است؟ آیا بشر در تمام کارهایی که انجام می‌دهد اعم از خوب و بد مجبور است و اراده و اختیاری از خود ندارد؟ و آیا انسان هر آنچه را که اراده نماید محقق خواهد شد؟ و یا اینکه انسان صاحب اختیار است و هر فعلی که از او صادر شود با اراده و اختیار اوست و خدا نقشی در تحقق اعمال او ندارد؟

بحث جبر و اختیار همواره از دغدغه‌های مهم فکری انسان‌ها به شمار می‌رفته، و در زمان حیات معصومین(ع) افراد سعی می‌کردند با طرح پرسش‌های خود، پاسخ آن‌ها را دریافت نمایند. *فخر رازی*، فیلسوف و متفکر و مفسر قرن ششم و هفتم، از نخبگان مذهب اشعری، که دانش او در معقول و منقول زبانزد است، در این خصوص به اظهار نظر پرداخته، و در نوشته‌های خود به تبیین رابطه فاعلیت خدا و انسان پرداخته است.

اشاعره در این زمینه پیرو جبر شده‌اند(حلی، ۱۳۷۳: ۲۲۳) و معتقدند که افعال بندگان همیشه با اراده و قدرت پروردگار متعال صورت گرفته و هرگز نباید آن‌ها را به بندگان خدا نسبت داد. آن‌ها خدا را خالق همه چیز، اعم از خوب و بد می‌دانند و معتقدند که هر کاری که او انجام دهد از روی عدل بوده و خوب است؛ و از هرچه نهی کند، بد است و هیچ کس نمی‌تواند او را نهی نماید(سبحانی، ۱۳۶۹: ۵).

لازم به ذکر است اشاعره‌ای که پیرو *ابوالحسن اشعری* هستند و از جمله *امام فخر*، اگرچه افعال انسان را مخلوق خدا می‌دانند و برای قدرت انسان در تحقق افعال خود تأثیری قائل نیستند، لکن با طرح نظریه کسب(انسان کاسب اعمال خود می‌باشد نه خالق آن) تلاش کرده‌اند از پیامدهای نادرست این عقیده(جبر) و در نتیجه لغو بودن تکالیف و بعثت پیامبران و... خود را بر حذر دارند.

در این میان متکلمین امامیه و معتزله قائل به اختیاری و آزادی انسان شده‌اند(حلی، ۱۳۷۳: ۲۲۴) و معتقدند همین که انسان بر سر دوراهی محاسبه کرده و یک راه را انتخاب می‌کند، خود بهترین دلیل بر اختیار است، و اگر نه، توجه تکلیف به ما در حالتی که اختیاری نداشته باشیم ممتنع خواهد بود(همو، ۱۳۷۶: ۹۸).

این از جانب خداوند معقول نیست که تکالیف و الزاماتی را متوجه انسان کند، در حالی که او از خود اختیاری ندارد؛ زیرا در این صورت تکلیف ما لا یطاق لازم می‌آید و وقتی که تکلیف، خارج از قدرت و طاقت گردید، ترک آن عصیان و خلاف نیست و هیچ بنده‌ای نباید عاصی باشد (همو، ۱۳۷۳: ۹۹). البته در این مورد معتزله و امامیه هم‌نظر نیستند، زیرا معتزله قائل به تفویض و استقلال انسان در حالی که امامیه به امر بین الامرین اعتقاد دارند.

پیشینه تحقیق

از آنجا که بحث جبر و اختیار در قرون متمادی یکی از چالش‌های فکری بشر محسوب می‌شده است؛ لذا ادیان و فلاسفه و متکلمین هم در ادوار مختلف تاریخ، به تحلیل این دو موضوع پرداخته‌اند، در دوران پیامبر اسلام (ص) و سپس امامان شیعه (ع) به شبهات افراد در این زمینه پاسخ لازم را داده و ارائه طریق نموده‌اند.

این بحث در بین اشاعره به طور مبسوط در کتاب «مقالات الاسلامیین»/ابوالحسن اشعری مطرح شده که در نهایت منجر به اتخاذ نظریه «کسب» گردید. در معتزله نیز قاضی عبدالجبار معتزلی نظریه «تفویض» را در مقابل نظریه جبر مطرح نمودند.

در بین متکلمین شیعه شیخ صدوق در «الاعتقاد فی دین الامامیه» و شیخ مفید «اوائل المقالات» و در «الاعتقادات» و همچنین شیخ طوسی در «تجريد الاعتقاد»، به طرح این موضوع به نحو مبسوط پرداخته‌اند. از معاصرین شیعه نیز محمدتقی جعفری در کتاب «جبر و اختیار» و مرتضی مطهری در «انسان و سرنوشت» و «عدل الهی» و جعفر سبحانی در «جبر و اختیار» به این بحث اشاره نموده‌اند. در سال‌های اخیر مقالاتی در این خصوص به نگارش در آمده است، از آن جمله:

۱- «قضا و قدر و سرنوشت انسان از منظر ابن‌سینا و فخر رازی» نوشته سید عقیل میرفتحی و همکاران در دو فصلنامه انسان پژوهی دینی سال چهاردهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، شماره ۳۸

۲- «اراده خدا نسبت به افعال انسان از منظر فخر رازی و طبرسی»، نوشته حسن نقی زاده و همکاران، مجله‌اندیشی دینی، بهار ۱۳۸۹، شماره ۳۴

- ۳- «بررسی سیل تحول آرای مولوی و فخر رازی در مسأله جبر و اختیار»، نوشته جعفر شانظری و همکاران، مجله معارف عقلی، تابستان ۱۳۹۲
- ۴- «چگونگی نقد آرای فخر رازی در تفسیر المیزان»، نوشته امان‌اله ناصری کریموند و همکاران، فصلنامه مطالعات تفسیری، سال هفتم، تابستان ۹۵، شماره ۲۶
- در این پژوهش سعی شده است ضمن بررسی نظرات فخر رازی در خصوص ارتباط افعال انسان با افعال الهی، طبق آیات قرآن تحلیل و بررسی شود.

توحید در خالقیت

توحید خالقیت که گاهی از آن به توحید در آفرینش یا توحید در افعال هم تعبیر می‌شود در اصطلاح فلاسفه به معنای این است که همه نظام‌ها و سنن و علل و معلولات و اسباب و مسببات، فعل خدا و کار او و ناشی از اراده خداست. موجودات عالم همچنان که در ذات خود، استقلال وجودی از خدا ندارند در مقام تأثیر و علیت هم استقلال ندارند. در نتیجه خدا همانطور که در ذات خود شریک ندارد در فاعلیت نیز شریک ندارد. توحید افعالی مصداق تسبیح مبارک «لا حول و لا قوة الا بالله» است که در فلسفه تحت عنوان قاعده «لا مؤثر فی الوجود الا الله» بیان می‌شود (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۶۷۷).

توحید در خالقیت یعنی اینکه خالق به جز خدا وجود ندارد. البته در قرآن کریم اصل وجود خداوند متعال بدیهی تلقی شده و برای آن دلیل ویژه‌ای اقامه نشده است و فطرت آدمی را برای اثبات آن کافی دانسته، هرچند از تنبیه بر آن دریغ نکرده و تذکر درباره آن را نافع دانسته است. خداوند در برخی از آیات برای اثبات توحید واجب دلیل آورده است نه اثبات ذات واجب؛ چراکه در اصل وجود خداوند شکی نیست. اصولاً قرآن بیش‌تر در صدد اثبات توحید حق به ویژه توحید ربوبی و عبادی است تا توحید در خالقیت (جوادی آملی، ۱۳۹۲، ج ۱۶: ۶۰۵).

توحید در ربوبیت

توحید در ربوبیت به این معناست که مدبر و رب واحدی این جهان را اداره می‌کند و تدبیرکننده‌ای به جز خداوند متعال در عالم هستی وجود ندارد (مصباح یزدی، ۱۳۶۸: ۷۵).

بنابراین توحید به عنوان یک اصل اصیل اسلامی، یعنی یگانه دانستن خدا و معنی توحید در خالقیت و ربوبیت این است که هیچ خالق و مدبری در عالم به جز خدا وجود ندارد (همان: ۴۸-۴۹).

توحید در خالقیت از دیدگاه فخر رازی

فخر رازی برای اثبات جبری بودن انسان به دلایل عقلی و برخی از آیات قرآن استناد جسته است که در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود تا عقیده او در این زمینه به‌طور کامل‌تری روشن شود. نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد این است که بررسی این دلایل نشان می‌دهد که او نیز همانند سایر هم‌کیشان اشعری‌اش از بحث توحید در خالقیت خداوند همان نتیجه جبر را برداشت کرده است.

دلایل عقلی

فخر برای اثبات نظریه خود به دلایل عقلی تمسک می‌جوید که در اینجا به برخی از این دلایل اشاره می‌شود.

قدرت خداوند بر تمام پدیده‌ها

فخر رازی برای اثبات اینکه انسان در افعال خود مجبور است و اختیاری از خود ندارد، به عمومیت قدرت خداوند استناد کرده و با این توضیح که ملاک مقدر بودن، ممکن بودن است، پس هر ممکنی می‌تواند مقدر خداوند قرار بگیرد (رازی، ۱۹۸۴: ۴۱۶؛ همو، ۱۴۰۷: ۸/ ۹۷-۹۳). نتیجه جبری بودن انسان در افعال خودش را استنباط کرده است. زیرا اگر علت مستقل دیگری وجود داشته که اقتضای ایجاد آن ممکن را داشته باشد، لازمه آن، اجتماع دو علت مستقل بر یک معلول واحد است که محال خواهد بود. چون در این صورت یا هر دو علت و یا یکی و یا هیچ کدام، در معلول باید اثر کنند. اینکه هر دو علت ایجادکننده باشند، باطل است چون با وجود علت تامه معلول واجب الوقوع خواهد بود و هرچه واجب الوقوع باشد از غیر بی‌نیاز می‌شود؛ بنابراین با واجب الوقوع بودن آن از طرف یک علت تامه، معلول از علت دیگر بی‌نیاز خواهد بود. حال اگر هر دو

علت در معلول تأثیرگذار بوده و بخواهند آن را ایجاد کنند لازم می‌آید که در عین اینکه معلول هر دو علت، وابسته و محتاج است به هیچ کدام از آن دو وابسته و نیازمند نباشد که چنین فرضی نیز محال است. از طرفی اینکه هیچ کدام از آن دو علت، تأثیرگذار در ایجاد معلول نباشند، نیز باطل است، زیرا ممتنع بودن وقوع معلول به یکی از آن دو، معلول واقع شدن آن به دیگری است که در این صورت لازم می‌آید در عین اینکه وقوع آن به هر دو محال است، به هر دو واقع شود و چنین فرضی نیز باطل خواهد بود. اما باطل بودن یکی از دو علت به این دلیل است که وقتی هر دو علت مستقل بوده، واقع شدن فعل (معلول) به هیچ کدام، دارای اولویت نیست و الا لازمه آن، ترجیح بلا مرجح است که محال است. از طرفی نمی‌توان یکی از دو علت را اقوی از دیگری دانست، زیرا فرض بر این است که هر دو علت مستقل از هم و مساوی‌اند. اگر چنین چیزی جایز باشد، قطعاً قدرت خداوند اقوی از قدرت دیگری است که در این صورت قدرت خداوند غالب خواهد شد؛ چون اولی است (همو، ۱۹۹۲: ۴۳-۴۴؛ همو، ۱۴۲۰: ۲۹/۴۶۸).

بنابراین، همه ممکنات از جمله انسان و افعال او از قدرت الهی صادر می‌شوند و انسان همانگونه که در خلقت خود اختیاری ندارد، در افعال خویش نیز اختیاری نخواهد داشت. آنچه تا اینجا از کلام اشاعره و امام فخر استفاده می‌شود این است که آن‌ها می‌گویند: قدرت خدا عام است و به هر مقدور و ممکنی تعلق می‌گیرد پس خداوند قادر بر هر مقدوری است و از جمله اموری که مقدور حق هستند همین افعال بندگان است آنگاه اگر بنده هم بر این افعال قادر باشد لازم می‌آید اجتماع قدرت خدا با قدرت بنده در فعل و حال آنکه این امر باطل است (حلی، ۱۳۷۳: ۲۳۰).

در توضیح بیش‌تر دیدگاه فخر رازی می‌توان گفت: اگر قدرت بنده، صلاحیت خلق را داشته باشد، در صورتی که دو قدرت کامل در جهت مخالف قرار گیرند، مثل اینکه خداوند بخواهد جسمی ساکن باشد و بنده خدا بخواهد آن را حرکت دهد در این صورت چند احتمال وجود دارد:

الف: خواسته هر دو انجام گیرد.

ب: هیچ کدام انجام نگیرد.

ج: خواسته یکی انجام گیرد نه دیگری.

هر سه صورت خالی از اشکال نیست، زیرا صورت اول؛ مستلزم اجتماع نقیضین و صورت دوم؛ مستلزم رفع نقیضین و صورت سوم؛ مستلزم ترجیح بلا مرجع است. درست است که قدرت خدا بی پایان و قدرت بنده خدا محدود است، ولی این نامحدودی و آن محدودیت، در مسأله تأثیری ندارد؛ زیرا فرض این است که هر دو، نسبت به خواسته خود از قدرت کامل برخوردارند (سبحانی، ۱۳۷۱: ۸۶/۱).

خلق داعی

فخر رازی برای اثبات نظریه جبری بودن انسان و اینکه همه ممکنات از جمله انسان و افعال او و مخلوق خدا هستند بیان می کند که: خداوند خالق داعی در انسان است و پس از خلق داعی در انسان، فعل از او صادر می شود، به تعبیر دیگر داعی و انگیزه، سبب ایجاد فعل انسان است و خداوند نیز علت و خالق داعی. و چون فاعل سبب، فاعل مسبب نیز می باشد از این رو خداوند، فاعل افعال بندگان نیز خواهد بود (رازی، ۱۹۹۲: ۷۶).

دلایل نقلی

فخر رازی برای اینکه ثابت کند داعیه و قدرت مؤثر در ایجاد افعال به خلق خداوند است به چند آیه به عنوان شاهد بر مدعای خود استناد جسته است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می شود.

ختم قلب

یکی از آیاتی که امام فخر پیرامون احاطه قدرت خداوند بر تمام پدیده ها به آن استناد جسته و می گوید افعال و اعمال بندگان مخلوق خداوند است و در عین حال مرجح لازم برای صدور هر یک فعلی هم از سوی خداست و انسان در آن نقشی ندارد. در آیه ذیل خداوند می فرماید:

﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (بقره/ ۷)

امام فخر در ذیل این آیه دو نظر در مورد معنی «ختم» بیان می کند آنگاه در مورد نظر دوم که خود نیز آن را تأیید می کند توضیحی ارائه می دهد.

او در این باره می‌گوید: دو نظر در مورد معنی ختم وجود دارد:

الف: آفریدن کفر در دل‌های کافران

ب: آفریدن انگیزه یا داعیه‌ای که چون به قدرت بپیوندد، مجموع قدرت با آن سببی باشد که مانع وقوع کفر گردد.

توضیح اینکه شخص قادر بر کفر، یا قادر بر ترک آن هست یا نیست و اگر بر ترک آن قادر نباشد، همین قدرت بر کفر، موجبی برای کفر می‌گردد، پس خلق قدرت بر کفر مقتضی خلق کفر می‌شود، اما اگر این شخص بر ترک کفر، قادر باشد، نسبت این قدرت، به فعل کفر و ترک آن یکسان است. حال اگر همین قدرت بخواهد به فعل کفر منجر شود و آن محال است. حال باید دید آن مرجح چیست؟ اگر مرجح از فعل خداوند نباشد و از فعل بنده باشد تسلسل لازم می‌آید. پس برای قادر بودن بنده بر یک فعل (مقدوری معین) مرجحی لازم است که از فعل خداست و هرگاه آن قدرت به این مرجح بپیوندد صدور فعل (به عبارت دیگر تأثیر قدرت در آن اثر) واجب می‌شود. چون این مطلب ثابت شد قول به جبر لازم می‌آید.

چون این مطلب روشن شد گفته می‌شود که آفرینش داعیه موجب کفر در قلب به منزله مَهْری بر دل است و مانع پذیرش او از ایمان می‌شود، زیرا خداوند چون درباره آن‌ها حکم کرد به اینکه ایمان نمی‌آورند. به دنبال آن، چیزی را که هم چون سبب بی‌ایمانی است یاد کرد؛ و این سخن کسی است که همه محدثات را به خداوند متعال نسبت می‌دهد (رازی، ۱۳۷۸: ۷۰۴-۷۰۱).

با توجه به آنچه گفته شد استدلال / مام فخر برای اثبات وجود جبر در افعال بندگان بر مبنای وجود مرجح و نفی قاعده تسلسل می‌باشد به این معنی که ترجیح هر فعلی در انجام یا ترک آن از سوی بنده نیاز به وجود مرجع دیگری دارد و با توجه به محال بودن قاعده تسلسل لازم می‌آید که مرجحات از سوی خداوند باشد.

نکته‌ای که در اینجا باید بیان کرد این است، با آنکه / مام فخر در ذیل این آیه استدلال خود را مبنی بر مجبور بودن انسان در افعالش بیان کرد اما در ادامه به مسأله‌ای اشاره می‌کند که در آیات قرآن وجود دارد و خود نیز اذعان می‌کند که با وجود این استدلال نتوانسته پاسخی برای این مسأله بیابد و یا به نوعی آن را توجیه نماید؛ و اما

مسأله‌ای که از نظر او وجود دارد این است که می‌گوید: واژه‌هایی نزدیک به معنی ختم در قرآن آمده مانند «طبع» (نساء/ ۱۵۵؛ توبه/ ۸۷)، «کنان» (فصلت/ ۵)، «رین» (مطففین/ ۱۴) و «وقر در آذان» (فصلت/ ۵) و «غشاه در بصر» (بقره/ ۷)؛ اما در کنار این آیات، آیاتی هم وارد شده که می‌گوید: از ایمان آوردن آن‌ها منعی نیست مانند: ﴿فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ (کهف/ ۲۹) و ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (بقره/ ۲۸۶) و آیاتی از این قبیل (حج/ ۷۸؛ بقره/ ۲۸؛ اسراء/ ۱۴) که در قرآن آمده است (رازی، ۱۳۷۸: ۷۰۹/۲).

امام فخر بعد از بیان این مسأله به این مطلب اشاره می‌کند که قرآن از این قسم آیات پر است و هر قسم آن تمسک طایفه‌ای (اشاعره و عدلیه) قرار گرفته است و در ادامه سخنی را از ابوالقاسم انصاری بیان می‌کند مبنی بر اینکه اشاعره در پی تعظیم خداوند هستند و می‌گویند که سزاوار است او موجد باشد و جز او ایجادکننده‌ای نباشد و حال آنکه معتزله نظر به حکمت خداوند دارند و می‌گویند این زشتی‌ها زیبنده او نیست. امام فخر پس از بیان سخن ابوالقاسم انصاری به دشواری این مسأله اشاره می‌کند و توفیق یافتن حق را از خداوند می‌طلبد (همان).

واژگونی قلب و دیدگان

﴿وَتَقَلِّبُ آفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِرُوا بِهِ أَوْلَٰئَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾

(انعام/ ۱۱۰)

امام فخر در ذیل این آیه در مورد داعیه که عاملی برای فعل یا ترک فعل است، سخنی را بیان می‌کند و آن را به رسول الله (ص) استناد می‌دهد که فرمود: قلب مؤمن بین دو انگشت از انگشتان خداوند است و او هر طور که بخواهد آن را دگرگون می‌کند (رازی، ۱۳۷۸: ۵/ ۱۱۵). اینکه قلب مؤمن بین انگشتان خداست و هر طور که بخواهد آن را متحول می‌گرداند، خود دلیلی است بر عدم اختیار آدمی و مجبور بودن او در اموراتی که انجام می‌دهد. لازم به ذکر است که امام فخر در تمام این آیاتی که از داعی سخن به میان می‌آورد بیان می‌دارد که داعی عبارت است از علم یا اعتقاد یا ظن به این که آن فعل مشتمل بر نفع زائد و صلاح راجح و برتری است.

خدا خالق کل اشیا

﴿ذِكْرُ اللَّهِ رَبِّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ (انعام/

۱۰۲)

امام فخر در تفسیر این آیه می‌گوید: این آیه نشان می‌دهد که اعمال بندگان، مخلوق خداوند است چراکه اعمال بندگان هم در زمره اشیا است و نیز هر فعلی که انجام می‌شود متوقف است، به حصول داعی و انگیزه؛ و خالق داعی و انگیزه نیز خداوند است و مجموع قدرت و داعی موجب فعل می‌شود. پس خداوند است که خالق افعال بندگان است (رازی، ۱۳۷۸: ۹۵).

یکی دیگر از آیاتی که در این رابطه فخر رازی بدان تمسک جسته، آیه ذیل می‌باشد که خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (بقره / ۲۰)

فخر رازی در ذیل این آیه، بر جمله «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» تکیه کرده و می‌گوید: مقدر بنده، مقدر خدای تعالی است و وجه استدلال این است که: مقدر بنده شیء است و هر شیء به دلیل همین آیه مقدر خداوند است پس لازم است که مقدر بنده برای خداوند نیز مقدر باشد (رازی، ۱۴۲۰: ۲ / ۷۷۶).

فخر رازی در مطالب خود واژه خلق را در دو معنا به کار برده است: الف: ایجاد و ب: تقدیر (رازی، ۱۴۰۷: ۹ / ۱۳۵). وی در تفسیر آیات ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ (قمر / ۴۹) و ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ (فرقان / ۲) می‌گوید: خلق در این آیات به معنای احداث و ایجاد است (رازی، ۱۴۰۷: ۹ / ۱۳۵). خداوند هر شیء را با قدر معین و مشخصی خلق می‌کند.

از طرفی از آیه ﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (حشر / ۲۴) حصر استنباط می‌شود زیرا خبر در این آیه با «الف و لام» آمده که بیانگر حصر هست. خلق در این آیات به معنای تقدیر و مشخص بودن محصور در چیزی نیست (رازی، ۱۴۰۷: ۹ / ۱۳۶) زیرا خدا صفات کمال دیگری هم دارد. در نتیجه خلق را به معنای احداث و ایجاد معنا کرده‌اند. وی معنای تقدیر را نیز از واژه خلق از آیه ذیل استنباط کرده است:

﴿قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يُخْلِقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ (آل عمران / ۴۷)
«کن فیکون» چون بعد از واژه خلق آمده است به معنای احداث نیست بلکه به معنای تقدیر است (رازی، ۱۴۰۷: ۱۴۰۷/۹: ۱۳۶). از این جهت آیه دلالت بر آفرینش بر مبنای تقدیر معین و مشخص می‌کند.

وی همچنین از آیه ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ (مؤمنون / ۱۴) را به معنای تقدیر گرفته و معتقد است که به طبق مفاد این آیه تفضیل و برتری هنگام مقایسه بین دو یا چند چیز است، خالق دیگری از غیر خدا هست که خداوند احسن آن‌هاست ولی طبق ادله بسیاری فقط خداوند خالق و ایجادکننده حقیقی است لذا واژه خلق در آیه نمی‌تواند به معنای احداث باشد بلکه به معنای تقدیر و اندازه‌گیری است؛ بنابراین خداوند برترین تقدیرکنندگان است (رازی، ۱۴۰۷: ۱۴۰۷/۹: ۱۳۶). از این جهت این آیه با منحصر بودن خالقیت خدا منافاتی ندارد.

فخر همچنین از آیات:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ (مائده / ۹-۱۰)
﴿قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَّعْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ﴾ (شعراء / ۱۳۶-۱۳۷)

﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِن هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ﴾ (ص / ۷)
﴿إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ (عنکبوت / ۱۷)

نتیجه‌گیری می‌کند که در این آیات، واژه کذب، خُلق و اختلاق نامیده شده است. لذا چون فرد دروغگو امر غیر واقعی (معدوم) را در ذهن خود فرض (تقدیر) می‌کند، بنابراین در این آیات، واژه خلق به کار برده شده است که به معنای تقدیر و اندازه‌گیری است (رازی، ۱۴۰۷: ۱۴۰۷/۹: ۱۳). در حقیقت دروغگو یک امر عدمی و غیر واقعی را ایجاد و احداث نمی‌کند بلکه آن را در ذهن خود فرض و مطابق با واقع مقدر می‌کند. خلق به معنای احداث و ایجاد فقط از آن خداست و موجود دیگری غیر از او خالق و موجد نخواهد بود، زیرا همه مخلوقات، ممکن الوجود بوده و نیازمند به خالق غیر از خود می‌باشند و الا دور و تسلسل پیش می‌آید.

خَلَقَ به معنای تقدیر هم به دو معنا به کار می‌رود که یک معنای آن نیز منحصر به خداست.

الف: ایجاد و احداث شیء به مقدار مخصوص و معین؛ که این معنا از تقدیر فقط از آن خداوند است.

ب: حکم به واقع شدن به مقدار خاص. تقدیر به این معنا از انسان نیز صادر می‌شود (همان) زیرا انسان افعال خود را به مقدار و کمیت و کیفیت خاصی انجام می‌دهد؛ بنابراین با عنایت به آیات مذکور، خداوند هم از نظر ایجاد (همو، ۱۴۱۴: ۴۲) و هم از نظر تقدیر (همو، ۱۴۰۷: ۵۸ / ۹) ایجادکننده افعال اختیاری انسان‌هاست و انسان‌ها اختیاری در افعال خود نداشته و مجبور خواهند بود.

نکوهش شریک قائل شدن برای خدا

فخر با استفاده از آیات مربوط به خالقیت خداوند نتیجه می‌گیرد که خداوند خالق همه موجودات از جمله انسان و افعال اوست:

﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾
(رعد / ۱۶)

در ابتدای این آیه خداوند شریک قرار دادن برای خود را مورد نکوهش قرار داده و آن را انکار می‌کند، از این رو انسان در افعال خودش مستقل نیست؛ زیرا در صورت استقلال در افعال لازم می‌آید که انسان در انجام افعال خود به خدا محتاج نبوده و در نتیجه شریک خدا در خلق خواهد بود که مورد مذمت خدا قرار گرفته و خدا آن را انکار می‌نماید، بنابراین همه افعال انسان تقدیر خدا و جبری است (رازی، ۱۴۱۷: ۵۸ / ۹) و در پایان آیه آمده است و هو الواحد القهار که بیانگر آن است خداوند در افعال خویش واحد است و همه افعال انسان تحت سلطه و قهر خدا قرار دارد (همو: ۱۴۲۰: ۲۸). از طرفی چون آیه در مقام استفهام انکاری است و شریک داشتن خداوند را طی پرسشی مطرح و آن را انکار و ابطال می‌کند از این رو معنای آیه این می‌شود که خالق جز خدا موجود

نیست که مانند خدا خلق کند اگر بنا باشد انسان خالق افعال خودش باشد خلقت او مانند خلقت خدا خواهد بود در حالی که آیه به صراحت آن را باطل می‌داند(همو، ۱۴۰۷: ۱۴۷/۹). وی همچنین از جهت دیگر به اثبات جبر در این آیه می‌پردازد و می‌گوید افعال انسان مصداق شیء است زیرا شیء وجود خارجی دارد و معدوم نیست چون خدا خالق کل شیء می‌باشد، پس افعال انسان نیز مخلوق خداست(همان)، همچنین آیه «وَلَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُ إِلَّا بِالْقَدَرِ مَعْلُومٍ» (حجر/۲۱) بیانگر خالق بودن خداوند نسبت به هر شیء با قدر معلوم است(رازی، ۱۴۰۷: ۱۵۰/۹). در نتیجه تعلق تقدیر خدا به ممکنات و افعال انسان دلیل بر مجبور بودن انسان‌هاست.

تزیین کفر در قلوب کفار

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيَّنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (انعام/۱۰۸)

فخر معتقد است به حکم این آیه خداوند است که کفر را در قلب بندگان تزیین می‌کند و در ادامه، مسأله داعیه موجب فعل را که در آیات قبل هم به آن اشاره شده بیان می‌کند و می‌گوید: بنده اگر در ابتدا علم داشته باشد که این عمل جاهل یا کفر است، آن را اختیار نمی‌کند، پس این کفر یا جاهل از خلق خداوند است، زیرا اگر این دو از خلق خود بنده بود لازم می‌آمد که این جاهل یا کفر از یک جاهل یا کفر دیگر به وجود آمده باشد و اگر این ادامه پیدا کند، تسلسل بوجود آمده و تسلسل آن محال است پس برای قطع تسلسل لازم است که گفته شود خداست که کفر را در قلب افراد تزیین کرده و می‌آفریند(رازی، ۱۳۷۸: ۹۵).

خلق اسلام در بندگان توسط خداوند

از جمله آیاتی که در بحث توحید در خالقیت مورد استناد/مأم فخر قرار گرفته است، دعای حضرت ابراهیم و اسماعیل است که در این آیه خداوند از زبان آن‌ها می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتَبَّ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ (بقره/۱۲۸)

فخر رازی در ذیل این آیه «جعل» را به «خلق» تفسیر کرده و برای این تفسیر خود به آیه ﴿وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالتُّورِ﴾ (انعام / ۱) استناد جسته است و معتقد است چون در این آیه، جعل به معنی خلق به کار رفته است، پس یکی از معانی جعل، خلق می‌باشد؛ وی همچنین در مورد آیه ۱۲۸ سوره بقره هم که حضرت /براهیم از خداوند اسلام را درخواست کرده است، بیان می‌کند که هیچ گونه دعایی از جمله آن حضرت نمی‌توان برداشت کرد جز اینکه بگوییم منظور حضرت /براهیم از بیان این مطلب این بوده است که خداوند این صفت را در قلب آن‌ها بیافریند.

فخر رازی در ادامه از این استدلال خود اینگونه نتیجه‌گیری می‌کند که خداوند صفت اسلام را در حضرت /براهیم و فرزندش خلق کرده؛ در نتیجه اسلام مخلوق خداوند است (رازی، ۱۳۷۸: ۴ / ۱۲۹) لذا طبق این آیه، انسان در صورتی مسلمان خواهد بود که خدا او را مسلمان خلق کرده باشد و انسان اختیاری در پذیرش یا عدم پذیرش اسلام ندارد. فخر حتی از این آیه استنباط می‌کند که توبه نیز با اراده انسان تحقق پیدا نمی‌کند و خداوند خالق و ایجادکننده آن است (همان). بنابراین همه افعال انسان حتی اسلام آوردن و توبه او جبری بوده و ارتباطی به اختیار انسان ندارد.

وی همچنین در ذیل این آیه نظر معتزله را هم بیان می‌کند مبنی بر اینکه این گروه معتقدند اگر هم جعل به معنی خلق باشد می‌توان گفت منظور از آن خلق الطاف داعی آن دو (براهیم و اسماعیل) به اسلام و توفیق دادن ایشان است و بر خلاف دلیل عقلی است که گفته شود اسلام خلق مستقیم بلا واسطه خداوند است زیرا در این صورت بنده بدین کار (اسلام آوردن) سزاوار مدح و ذم نبوده و لایق ثواب و عقاب هم نخواهد بود (همو، ۱۳۷۸: ۳ / ۱۲۶).

شاهد و عالم بودن خدا

از دیگر آیاتی که /مام فخر درباره توحید در خالقیت خداوند به آن تمسک جسته آیه زیر است:

﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ وَكَتَّاعِلِكُمْ شُهُودًا﴾

(یونس / ۶۱)

امام فخر معتقد است که به حکم این آیه خداوند تنها محدث و ایجادکننده عالم است و در این باره می‌گوید: این قول خداوند که می‌فرماید: «إِلَّا كُنَّا عَلَيْنَاكُمْ شَهُودًا» برای این است که خداوند شاهد بر تمام چیزها و عالم به همه چیز است و بر طبق اصول اهل سنت مسأله روشن است. برای اینکه هیچ محدث و خالق و ایجادکننده‌ای غیر از خداوند وجود ندارد و تمام آنچه که از افعال بندگان و اعمال ظاهری و باطنی آن‌ها موجود می‌شود، به ایجاد خداوند و احداث او حاصل می‌شوند و ایجادکننده هر شیئی باید عالم به آن هم باشد پس واجب است خداوند عالم به همه معلومات هم باشد (رازی، ۱۳۷۸: ۶/۲۷۳).

در ابتدای مطلب *امام فخر* بیان می‌دارد که هیچ خالق و محدثی غیر از خداوند وجود ندارد و حال آنکه در ادامه این بخش (بعد از اشاره به آیات مورد استناد *امام فخر*) بیان می‌شود که خلق خداوند به دو گونه است؛ با واسطه و بی واسطه و بهترین راه برای شناخت این مطلب رجوع به خود آیات قرآن و بررسی موضوعی این آیات است که با کنار هم قرار گرفتن این آیات، معلوم می‌شود که استناد افعال گاه به خود انسان یا موجودات دیگر است و گاه به خداوند و حال آنکه افعال انسان و موجودات دیگر در طول فعل الهی قرار دارد؛ اما آنچه از سخن *امام فخر* در این آیه برداشت می‌شود این است که خالق همه چیز و از جمله افعال انسان خداوند است چراکه خداوند به تمام این امور علم دارد و همین علم خداوند سبب می‌شود که این امر و افعال با همان کیفیتی که در علم خدا است حاصل شود و الا لازم می‌آید که علم خداوند تبدیل به جهل شود. پس برای اینکه این اتفاق حاصل نشود، لازم است که بنده دخالتی در خلق افعال نداشته باشد و آن را مستند به خداوند بداند تا خداوند منزله از جهل شود؛ و این مطلب قول به جبر را به دنبال دارد و در بخش علم الهی بیان خواهد شد که مراد از علم الهی چگونه علمی است تا پاسخ این شبه داده شود و حل گردد. در ادامه این آیات به آیاتی اشاره می‌شود که *فخر رازی* به آن‌ها استناد جسته و معتقد است که کفر و ایمان انسان همچون روزمره ممکنات عالم هستند، در زمره افعال خداوند محسوب می‌شوند و در نتیجه کفر کافر و ایمان مؤمن را از همان ابتدا فقط خداوند آفریده، باید بگوییم در تمام این آیات (که توضیح آن‌ها خواهد آمد) هم اراده و اختیار انسان نقش دارد؛ زیرا اگر کفر کافر از سوی

خداوند بود، عذاب کافر ظلم الهی محسوب می‌شد و در قرآن آمده است که خداوند بعد از آنکه به وسیله فرشتگانش کافران را عذاب می‌کند می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾ (انفال/ ۵۱)

همانطور که مشاهده می‌شود در این آیه و آیاتی از این قبیل، جایگاه اراده انسان در کفر یا ایمان و عذاب یا ثوابش به خوبی مشخص است و اگر قرار باشد نظر داده شود که کفر و ایمان انسان به تنهایی از سوی خداوند است و یا اینکه بنده هم نقش دارد باید تمام آیات پیرامون این موضوع در کنار هم قرار داده شده و بعد نظر نهایی بیان شود.

نتیجه بحث

فخر همه ممکنات مقدر و مخلوق خداوند است و ذات انسان و فعل او را چون از جمله ممکنات است مخلوق و مقدر خداوند است. از آنجا که آنچه مقدر انسان است در زمره اشیا محسوب می‌شود لذا همه اشیا نیز تحت قدرت خداوند می‌باشد در نتیجه مقدرات بنده، برای خداوند نیز مقدر می‌باشد.

داعیه و قدرت مؤثر در ایجاد افعال از سوی خداوند است و نیز برای قادر بودن بنده بر یک فعل، وجود مرجحی ضروری می‌باشد و نیز برای رهایی از تسلسل باید آن مرجع فقط از سوی خداوند باشد. چون تنها محدث و ایجادکننده عالم خداوند می‌باشد بنابراین اسلام و ایمان و یا کفر بندگان به خلق خداوند در آن‌ها صورت می‌گیرد و انسان نقشی در مؤمن یا کافر بودن خود ندارد.

کتابنامه

- قرآن کریم، ترجمه آیت‌الله مکارم شیرازی.
جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۹۲ش، تفسیر تسنیم، چاپ چهارم، قم: اسراء.
حلی، جمال‌الدین حسن بن یوسف. ۱۳۷۳ش، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، شرح علی محمدی، چاپ سوم، قم: دار الفکر.
حلی، جمال‌الدین حسن بن یوسف. ۱۳۷۶ش، باب حادی عشر، شرح حسن مصطفوی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
رازی، فخر. ۱۳۷۸ش، تفسیر کبیر، ترجمه علی‌اصغر حلبی، چاپ اول، تهران: اساطیر.
رازی، فخر. ۱۴۰۷ق، المطالب العالیة من العلم الإلهی، تصحیح سقا احمد حجازی، بیروت: دار الكتاب.
رازی، فخر. ۱۴۱۴ق، القضاء والقدر، تصحیح محمد معتصم بالله بغدادی، چاپ دوم، بیروت: دار الكتاب العربی.
رازی، فخر. ۱۴۲۰ق، التفسیر الکبیر، چاپ دوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
رازی، فخر. ۱۹۸۴م، محصل أفكار المتقدمین والمتأخرین من العلماء والحکماء والمتکلمین، تقدیم وتعلیق عبد الرؤوف سعد، بیروت: دار الكتاب العربی.
رازی، فخر. ۱۹۹۲م، اسرار التنزیل وأنوار التأویل، تحقیق احمد حجازی السقا، چاپ اول، بیروت: دار الجیل.
سبحانی، جعفر. ۱۳۶۸ش، جبر و اختیار، تحقیق علی ربانی گلپایگانی، چاپ اول، قم: مؤسسه تحقیقاتی سید الشهداء.
طباطبایی، محمدحسین. ۱۳۸۷ش، نهایت فلسفه: ترجمه نهیة الحکمة، ترجمه مهدی تدین، به کوشش هادی خسروشاهی، قم: بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم).
مصباح یزدی، محمدتقی. ۱۳۶۸ش، معارف قرآن، چاپ دوم، قم: مؤسسه در راه حق.

مقالات

- سبحانی، جعفر. ۱۳۶۹ش، «جبر و اختیار از دیدگاه وحی و خرد»، شماره ۱۱ (مسلسل ۴۷)، تهران: کیهان فرهنگی.

Bibliography

- The Holy Quran, translated by Ayatollah Makarem Shirazi.
- Javadiya Amoli, Abdullah 2013, Tafsir Tasnim, fourth edition, Qom: Esra '.
- Hali, Jamaluddin Hassan bin Yusuf. 1994, Kashf al-Murad fi Sharh Tajrid al-A'tiqad, Sharh Ali Mohammadi, third edition, Qom: Dar al-Fikr.
- Hali, Jamaluddin Hassan bin Yusuf. 1997, Bab Hadi Ashar, discription by Hasna Mostafavi, second edition, Tehran: Amirkabir.
- Razi, Fakhr. 1999, Tafsir Kabir, translated by Ali Asghar Halabi, first edition, Tehran: Asatir.
- Razi, Fakhr. 1407 AH, the highest content of the divine knowledge, corrected by Saqa Ahmad Hejazi, Beirut: Dar al-Kitab.
- Razi, Fakhr. 1414 AH, Al-Qaza 'al-Qadr, edited by Muhammad Mutasim al-Baghdadi, second edition, Beirut: Dar al-Kitab al-Arabi.
- Razi, Fakhr. 1420 AH, Al-Tafsir Al-Kabir, second edition, Beirut: Dar Al-Ahya Al-Tarath Al-Arabi.
- Razi, Fakhr. 1984, Student of the Thoughts of the Early and the Latest Scholars and the Wise and the Theologians, Presented and Commented by Abdul Rauf Saad, Beirut: Dar Al-Kitab Al-Arabi.
- Razi, Fakhr. 1992, Asrar Al-Tavil and Anvar Al-Tavil, by Ahmad Hejazi Al-Saqqa, First Edition, Beirut: Dar Al-Jail.
- Sobhani, Jafar 1989, Force and Authority, Research on Rabbani Golpayegani, First Edition, Qom: Seyyed Al-Shohada Research Institute.
- Tabatabai, Mohammad Hussein 2008, The End of Philosophy: Translation of the End of Wisdom, translated by Mehdi Tadayon, by Hadi Khosroshahi, Qom: Bustan Ketab Qom (Qom Seminary Islamic Propaganda Office Publications).
- Mesbah Yazdi, Mohammad Taqi 1989, Maaref Quran, second edition, Qom: Institute of Dar Rahe Hagh.

Articles

- Sobhani, Jafar 1990, "Force and Authority from the Perspective of Revelation and Wisdom", No. 11 (Series 47), Tehran: Kayhan Farhangi.

**Explaining the relationship between the activity of God and man in the
Qur'an with emphasis on the theories of Fakhr Razi**

Date of Received: December 26, 2019

Date of acceptance: April 22, 2020

Reza Kahsari

Assistant Professor, PhD in Theology, Philosophy and Theology, Semnan, Islamic Azad University, Semnan, Iran. kohsari888@gmail.com

Mohammad Reza Amerian

PhD student in theology, Quran and Hadith, Semnan Branch, Islamic Azad University, Semnan, Iran. M.reza4144@gmail.com

Alireza Saberian

Assistant Professor, PhD in Hadith Sciences and Quran, Semnan, Islamic Azad University, Semnan, Iran. Ali1341ali@gmail.com

Corresponding author: Reza Kahsari

Abstract

The role of man in his actions is one of the important theological and interpretive issues, that is, does man have the power of choice in his actions or is he forced by the divine will and his will has no role in performing actions? Fakhr Razi, a great philosopher, theologian and commentator of the sixth and seventh centuries, considers human actions as God's creation and believes that man has no authority in performing his actions, and considers man's will and authority to be contrary to monotheism in creation and lordship. He considers the eternal knowledge and divine scope as the cause of the coerciveness of actions and states that just as God is the creator of man, so he is the creator of his actions. In a descriptive-analytical method, the author explores the views of Fakhr and considers his theory to be in conflict with the verses of the Qur'an and the principle of causality. Other results of this research include the cross-sectional relationship between the creation of God and man and the explanation of the relationship between the recording of human deeds in Ommolketab and the coercion of human beings.

Keywords: Ommolketab, principle of causality, lordship, monotheism in creation, destiny.